

مثنوی معنوی

بر اساس کهن ترین نسخه و تصحیح دکتر محمدعلی موحد

«جلد دوم»

هـ د ا ج ل الدین محمد بلخی خراسانی

به کوشش:

دکتر علی برادران راد

با همکاری:

محمدرضا برادران راد

فاطمه عسکری زاده

شامل: ترجمه ابیات و کلمات عربی، معانی کلمات دشوار،

مأخذ داستان‌ها، ارجاع ابیات به آیات و احادیث مرتبط



سرشناسه	مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ق.
عنوان قراردادی	Mowlavi, Jalaloddin Mohammad ibn-e Mohammad, 1207-1273
عنوان و نام پدیدآور	مثنوی Masnavi مثنوی معنوی: (ترجمه ابیات و کلمات عربی، معانی کلمات دشوار، مأخذ داستان‌ها، ارجاع ابیات به آیات و احادیث مرتبط) (کهن‌ترین نسخه و تصحیح دکتر محمدعلی موحد) / محمدجلال‌الدین بلخی خراسانی؛ به کوشش علی برادران‌راد، با همکاری محمدرضا برادران‌راد، فاطمه عسکریزاده؛ ویراستاران حامد آریانی، مینا مجلسی.
مشخصات نشر	تهران: انتشارات پشتیبان، ۱۳۹۷ -
مشخصات ظاهری	ج.: مصور (رنگی)؛ ۲۲ × ۲۹ س.م.
شابک	دوره: ۲-۶۲-۶۱۹۸-۶۲۲-۹۷۸؛ ج. ۵-۶۱-۶۱۹۸-۶۲۲-۹۷۸؛ ج. ۲-۶۲-۶۱۹۸-۶۲۲-۹۷۸؛ ج. ۳-۶۵-۶۱۹۸-۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرس نویسی	فیا
موضوع	شعر فارسی -- قرن ۷ق.
موضوع	Persian poetry -- 13th century
شناسه افزوده	برادران‌راد، علی، ۱۳۶۰ -، گردآورنده
شناسه افزوده	برادران‌راد، محمدرضا، ۱۳۲۶ -، گردآورنده
شناسه افزوده	عسکری، فاطمه، ۱۳۲۵ -، گردآورنده
شناسه افزوده	مجلسی، مینا، ۱۳۰۲ -
رده بندی کنگره	ج ۱۷ - ۱۳۵۲
رده بندی دیویی	۸۱۳ / ۱۳۱
شماره کتابشناسی ملی	۵۴۲۹۰۲۲

نام کتاب: مثنوی معنوی (کهن‌ترین نسخه و تصحیح دکتر محمدعلی موحد)
 (ترجمه ابیات و کلمات عربی، معانی کلمات دشوار، مأخذ داستان‌ها، ارجاع ابیات به آیات و احادیث مرتبط)
 پدیدآورنده: محمد جلال‌الدین بلخی خراسانی
 به کوشش: دکتر علی برادران‌راد
 با همکاری: محمدرضا برادران‌راد و فاطمه عسکریزاده
 ویراستاران: حامد آریانی- مینا مجلسی
 ناظر ویراستار: مرتضی چشمه‌نور
 صفحه آرا: اسفندیار محرابی
 طراح جلد: زهرا مهدوی
 نوبت چاپ: اول- ۱۳۹۸
 ناشر: انتشارات پشتیبان
 شمارگان: ۱۰۰ نسخه
 قیمت: ۱۵۰۰۰۰ ریال



تلفن تماس: ۶۴۲۲-۸۶۰۳-۰۲۱ تلفکس: ۶۴۲۸-۸۶۰۳-۰۲۱

صندوق پست الکترونیک: Pub.Poshtiban@chmail.ir

تارنمای انتشارات پشتیبان: www.PoshtibanPress.ir

■ فروش اینترنتی (سراسر کشور): ویرترین انتشارات پشتیبان در تارنمای خانه کتاب www.ketab.ir

فهرست دفتر سوم و چهارم مثنوی

۲۳.....	مثنوی معنوی «دفتر سوم»
۲۵.....	دیباچه دفتر سوم
۲۷.....	ترجمه دیباچه دفتر سوم
۳۵.....	۱. قصه خوردندگان و ترک نصیحتِ ناصح
۳۷.....	۲. بقیه قصه مترضا و پیل بچگان
۳۹.....	۳. بازگشتن به حکایتِ پیل
۴۱.....	۴. بیان آنکه خطای مُحَبَّار بهتر است از صواب بیگانگانِ بَرِ محبوب
۴۲.....	۵. امر حق به موسی علیه السلام که با به دهانی خوان که بدان دهان گناه نکرده‌ای
۴۲.....	۶. بیان آن که الله گفتن نیازمند، عین بیک سخن حق است
۴۵.....	۷. فریفتن روستایی، شهری را، و به دعوت خواندن بر لابه و الحاح بسیار
۴۸.....	۸. قصه اهل سبا و طاعی کردن نعمت ایشان را و رسیدن شومی طغیان و کفران در ایشان و بیان فضیلت شکر و وفا
۴۹.....	۹. جمع آمدن اهل آفت هر صباحی بر درِ صومعه عیسی علیه السلام جهت طلب شفا به دعای او
۵۳.....	۱۰. باقی قصه اهل سبا
۵۶.....	۱۱. بقیه داستان رفتن خواجه به دعوت روستایی سوی ده
۵۷.....	۱۲. دعوت باز، بطآن را از آب به صحرا
۶۰.....	۱۳. قصه اهل ضروان و حیلَت کردن ایشان، تا بی زحمت درویشان باغ‌ها را قیف کنند
۶۱.....	۱۴. روان شدن خواجه به سوی ده
۶۳.....	۱۵. رفتن خواجه و قومش به سوی ده
۶۵.....	۱۶. نواختن مجنون آن سگی را که مقیم کوی لیلی بود
۶۷.....	۱۷. رسیدن خواجه و قومش به ده و نادیده و ناشناخته آوردن روستایی ایشان را
۷۴.....	۱۸. افتادن شغال در خم رنگ و رنگین شدن و دعوی طاووسی کردن میان شغالان
۷۴.....	۱۹. چرب کردن مُرد لافی لب و سبلت خود را هر بامداد به پوست دنبه و بیرون آمدن میان حریفان که من چنین خورده‌ام و چنان

۲۰. آمین بودن بلمع باعور که امتحان‌ها کرد حضرت او را، و از آنها روی سپید آمده بود..... ۷۶
۲۱. دعوی طاووسی کردن آن شغال که در خُم صباغ افتاده بود..... ۷۷
۲۲. تشبیه فرعون و دعوی ألوهیت او بدان شغال که دعوی طاووسی می‌کرد..... ۷۸
۲۳. تفسیر «وَلْتَعْرِفْنَهُمْ فِي لَحَنِ الْقَوْلِ»..... ۷۸
۲۴. قصه هاروت و ماروت و دلیری ایشان بر امتحانات حق تعالی..... ۷۹
۲۵. قصه خواب دیدن فرعون آمدن موسی را علیه‌السَّلام، و تدارک اندیشیدن..... ۸۱
۲۶. به میدان خواندن بنی‌اسرائیل برای حيلة ولادت موسی علیه‌السَّلام..... ۸۲
۲۷. حکایت..... ۸۲
۲۸. بازگشت فرعون از میدان به شهر شاد، به تفریق بنی‌اسرائیل از زنان‌شان در شب حمل..... ۸۳
۲۹. جمع آمدن عمران با مادر موسی و حامله شدن مادر موسی علیه‌السَّلام..... ۸۴
۳۰. وصیت کردن عمران جهت خود را بعد از مُجامعت که مرا ندیده باشی..... ۸۴
۳۱. ترسیدن فرعون از آن بانگ..... ۸۵
۳۲. پیدا شدن استاره موسی علیه‌السَّلام بر آسمان و غریب منجمان در میدان..... ۸۵
۳۳. خواندن فرعون زنان نوزاد را سری میدان هم جهت مکر..... ۸۷
۳۴. به وجود آمدن موسی و آمدن عوانس، با خانه عمران و وحی آمدن به مادر موسی کی موسی را در آتش انداز..... ۸۷
۳۵. وحی آمدن به مادر موسی که موسی را در آتش نینداز..... ۸۸
۳۶. حکایت مارگیر که اژدهای فسرده را مُرده پنداشت، در ریسمان‌هایش پیچیده و آورد به بغداد..... ۸۹
۳۷. تهدید کردن فرعون، موسی را علیه‌السَّلام..... ۹۵
۳۸. جواب موسی، فرعون را در تهدیدی که می‌کردش..... ۹۶
۳۹. پاسخ فرعون، موسی را علیه‌السَّلام..... ۹۶
۴۰. جواب موسی، فرعون را..... ۹۷
۴۱. جواب فرعون، موسی را و وحی آمدن موسی را علیه‌السَّلام..... ۹۷
۴۲. مهلت دادن موسی علیه‌السَّلام فرعون را تا ساحران را جمع کند از مداین..... ۹۸
۴۳. فرستادن فرعون به مداین در طلب ساحران..... ۱۰۱
۴۴. خواندن آن دو ساحر پدر را از گور و پرسیدن از روان پدر حقیقت موسی علیه‌السَّلام..... ۱۰۲
۴۵. جواب گفتن ساحر مُرده با فرزندان خود..... ۱۰۲
۴۶. تشبیه کردن قرآن مجید را به عصای موسی و وفات مصطفی را علیه‌السَّلام نمودن به خواب موسی و قاصدان تغییر قرآن را با آن دو ساحر بچه که قصد بُردن عصا کردند، چو موسی را خفته یافتند..... ۱۰۳
۴۷. جمع آمدن ساحران از مدائن پیش فرعون، و تشریف‌ها یافتن و دست بر سینه زدن در قهر خصم او که: این بر ما نویس..... ۱۰۶

۴۸. اختلاف کردن در چگونگی و شکل پیل ۱۰۷
۴۹. توفیق میان این دو حدیث که «الرِّمَّا بِالْكَفْرِ كُفْرًا» و حدیث دیگر «مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي فَلْيَطْلُبْ رَبًّا سِوَايَ» ۱۱۲
۵۰. مثل در بیان آن که حیرت مانع بحث و فکرت است ۱۱۳
۵۱. حکایت ۱۱۴
۵۲. داستان مشغول شدن عاشقی به عشق‌نامه خواندن، و مطالعه کردن عشق‌نامه در حضور معشوق خویش، و معشوق آن را ناپسند داشتن که «طَلَبُ الدَّلِيلِ عِنْدَ حُضُورِ الْمَدْلُولِ قَبِيحٌ وَ الْاِشْتَغَالُ بِالْعِلْمِ بَعْدَ الْوُصُولِ إِلَى الْمَعْلُومِ مَذْمُومٌ» ۱۱۵
۵۳. حکایت آن شخصی که در عهد داوود شب و روز دعا می‌کرد که مرا روزی حلال ده بی‌رنج ۱۱۸
۵۴. دویدن گاو در خانه آن عاکنده به الحاج، قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمَلِيحِينَ فِي الدُّعَاءِ» زیرا عین جواب از حق تعالی و الحاج خواهنده را به است از آنچه می‌خواهد آن را از او ۱۲۰
۵۵. عذر گفتن نظم کننده، و خواستن ۱۲۱
۵۶. بیان آن که علم را دور است و گمان را یک پر است، ناقص آمد و ظن، به پرواز ابر است. مثال ظن و یقین در علم ۱۲۲
۵۷. مثال رنجور شدن آدمی به وهم تغذیم خال و رغبت مشتریان به وی و حکایت معلم ۱۲۳
۵۸. عقول خلق متفاوت است در اصل قدرت و عجز، متزلزله متساوی است؛ تفاوت عقول از تحصیل علم است ۱۲۴
۵۹. در وهم افکندن کودکان، اوستاد را ۱۲۴
۶۰. بیمار شدن فرعون هم به وهم از تعظیم خلقان ۱۲۵
۶۱. رنجور شدن اوستاد به وهم ۱۲۵
۶۲. در جامه خواب افتادن اوستاد، و نالیدن او از وهم رنجوری ۱۲۶
۶۳. دوم بار در وهم افکندن کودکان، استاد را که او را از قرآن خواندن مانع سرافزاید ۱۲۷
۶۴. خلاص یافتن کودکان از مکتب بدین مکر ۱۲۷
۶۵. رفتن مادران کودکان به عیادت اوستاد ۱۲۷
۶۶. در بیان آنکه تن، روح را چون لباسی است و این دست آستین دست روح است و این پای موزه پای روح است ۱۲۸
۶۷. حکایت آن درویش که در کوه خلوت کرده بود و بیان حلاوت انقطاع و خلوت؛ و داخل شدن در این مَنَقَبَتِ که «أَنَا جَلِيسٌ مَن ذَكَرَنِي وَ أَنِيسٌ مَن اسْتَأْنَسَ بِي» «گر با همه‌ای، چو بی منی بی همه‌ای / و بی همه‌ای، چو با منی با همه‌ای» ۱۲۹
۶۸. دیدن زرگر عاقبت کار را و سخن بر وفق عاقبت گفتن با مُستعیر ترازو ۱۳۰

۶۹. بقیة قصه آن زاهد کوهی که نذر کرده بود که میوه کوهی از درخت باز نکنم و درخت نفشانم و کسی را نگویم صریح و کنایت که بیفشان؛ آن خورم که باد افکنده باشد از درخت ۱۳۰
۷۰. تشبیه بند و دام قضا، به صورت پنهان، به اثر پیدا ۱۳۱
۷۱. مضطرب شدن فقیر نذر کرده به گندن امرود از درخت و گوشمال حق رسیدن بی مهلت ۱۳۳
۷۲. متهم کردن آن شیخ را با دزدان، و بُردن دستش را ۱۳۳
۷۳. کرامات شیخ اقطع و زنبیل بافتن او به دو دست ۱۳۵
۷۴. سبب جرأت ساحران فرعون بر قطع دست و پا ۱۳۶
۷۵. حکایت آستر پیش شتر که من بسیار در رو می افتم و تو نمی افتی الا به نادر ۱۳۷
۷۶. اجتماع جزای خر غزیر علیه السلام بعد از پوسیدن باذن الله، و در هم مَرکب شدن پیش چشم غزیر علیه السلام ۱۳۸
۷۷. جَزَع ناکرین شیخی بر برگ فرزندان خود ۱۳۹
۷۸. عذر گفتن شیخ به بزرگ بستن بر فرزندان ۱۴۱
۷۹. قصه خواندن شیخ بر صاف را در رو، و بینا شدن وقت قرائت ۱۴۳
۸۰. صبر کردن لقمان چون دید که اوود حلقه ها می ساخت، از سؤال کردن؛ با این نیت که صبر از سؤال موجب فرج باشد ۱۴۳
۸۱. بقیة حکایت نابینا و مصحف ۱۴۴
۸۲. صفت بعضی اولیا که راضی آند به احکام و لا نکنند که «این حکم را بگردان» ۱۴۵
۸۳. سؤال کردن بهلول آن درویش را ۱۴۶
۸۴. قصه دُقوقی رحمه الله و کراماتش ۱۴۸
۸۵. بازگشتن به قصه دُقوقی ۱۴۹
۸۶. سِر طلب کردن موسی خضر را علیهما السلام با کمال نبوت و فروتنی ۱۵۱
۸۷. بازگشتن به قصه دُقوقی ۱۵۲
۸۸. نمودن مثال هفت شمع سوی ساحل ۱۵۲
۸۹. شدن آن هفت شمع بر مثال یک شمع ۱۵۳
۹۰. نمودن آن شمع ها در نظر هفت مُرد ۱۵۳
۹۱. باز شدن آن شمع ها هفت درخت ۱۵۳
۹۲. مخفی بودن آن درختان از چشم خلق ۱۵۴
۹۳. یک درخت شدن آن هفت درخت ۱۵۶
۹۴. هفت مُرد شدن آن هفت درخت ۱۵۶
۹۵. پیش رفتن دقوقی رحمه الله علیه به امامت ۱۵۸

۹۶.	پیش رفتن دقوقی به امامت آن قوم	۱۶۰
۹۷.	اقتدا کردن قوم از پس دقوقی	۱۶۱
۹۸.	بیان اشارت سلام سوی دست راست در قیامت از هیبت مُحاسبه حق و از انبیا استعانت و شفاعت خواستن	۱۶۳
۹۹.	شنیدن دقوقی در میان نماز، افغان آن کشتی که غرق خواست شدن	۱۶۴
۱۰۰.	تصوّرات مُرد حازم	۱۶۵
۱۰۱.	دعا و شفاعت دقوقی در خلاص کشتی	۱۶۶
۱۰۲.	انکار کردن آن جماعت بر دعا و شفاعت دقوقی و پریدن ایشان و ناپیدا شدن در پرده غیب و حیران شدن دقوقی که در هوا رفتند یا در زمین	۱۶۹
۱۰۳.	باز شرح کردن کاتب آن طالب روزی حلال بی کسب و رنج در عهد داوود علیه السّلام و مستجاب شدن دعای او	۱۷۱
۱۰۴.	رفتن هر دو خصم نزد داور بیغاه بر علیه السّلام	۱۷۱
۱۰۵.	شنیدن داوود علیه السّلام سخن هر دو خصم و سؤال کردن از مدّعی علیه	۱۷۴
۱۰۶.	حکم کردن داوود علیه السّلام بر کشته گاو	۱۷۵
۱۰۷.	تضرّع آن شخص از داوری داوود علیه السّلام	۱۷۶
۱۰۸.	در خلوت رفتن داوود تا آنچه حق است بپوشاند	۱۷۷
۱۰۹.	حکم کردن داوود بر صاحب گاو که از سر گاو رخیز و تشنج صاحب گاو بر داوود علیه السّلام	۱۷۷
۱۱۰.	حکم کردن داوود بر صاحب گاو که جمله مال خود را بر وی ده	۱۷۷
۱۱۱.	عزم کردن داوود علیه السّلام به خواندن خلق بدان صحرا که راز آشکارا کند و حجّت‌ها را همه قطع کند	۱۷۸
۱۱۲.	گواهی دادن دست و پا و زبان بر سیر ظالم هم در دنیا	۱۷۹
۱۱۳.	برون رفتن خلق به سوی آن درخت	۱۸۰
۱۱۴.	قصاص فرمودن داوود علیه السّلام خونی را بعد از الزام حجّت بر او	۱۸۱
۱۱۵.	بیان آن که نفس آدمی به جای آن خونی است که مدّعی گاو گشته بود و آن گاو کُشته عاقل است و داوود حقّ است یا شیخ که نایب حقّ است که به قوّت و یاری او تواند ظالم را کشتن و توانگر شدن به روزی بی کسب و بی حساب	۱۸۲
۱۱۶.	گریختن عیسی علیه السّلام فراز کوه از احمقان	۱۸۷
۱۱۷.	قصّه اهل سبا و حماقت ایشان و اثر ناکردن نصیحت انبیا در احمقان	۱۸۸
۱۱۸.	شرح آن کور دور بین و آن کر تیز شنو و آن برهنه دراز دامن	۱۹۰
۱۱۹.	صفت خرّمی شهر اهل سبا و ناشکری ایشان	۱۹۱

۱۲۰. آمدن پیغامبران حق به نصیحت اهل سبا..... ۱۹۲
۱۲۱. معجزه خواستن قوم از پیغامبران..... ۱۹۴
۱۲۲. مَتَّهِم داشتن قوم، انبیا را..... ۱۹۵
۱۲۳. حکایت خرگوشان که خرگوشی را پیش فیل فرستادند که بگو که من رسول ماه آسمانم پیش تو که از این چشمه آب حذر کن؛ چنانکه در کتاب کلیله تمام گفته است..... ۱۹۶
۱۲۴. جواب گفتن انبیا طعن ایشان را و مثل زدن ایشان را..... ۱۹۷
۱۲۵. بیان آنکه هر کس را نرسد قتل آوردن خاصه در کار الهی..... ۱۹۸
۱۲۶. مثل‌ها زدن قوم نوح به استهزا در زمان کشتی ساختن..... ۱۹۹
۱۲۷. حکایت آن دزد که پرسیدند: چه می‌کنی نیم شب در بن این دیوار؟ گفت: دَهْل می‌زنم..... ۲۰۰
۱۲۸. جواب آن مثل که منکران گفتند از رسالت خرگوش پیغام به پیل از ماه آسمان..... ۲۰۰
۱۲۹. معنی خزم و مثال مرد حارم..... ۲۰۲
۱۳۰. وخامت کار آن غارتگر که حزم کرد از حرص و هوا..... ۲۰۳
۱۳۱. حکایت نذر کردن سگ در هر زمستان؛ که این تابستان چون بیايد، خانه سازیم از بهر زمستان را..... ۲۰۴
۱۳۲. منع کردن انبیا را علیهم‌السلام ر نصیحت کردن و حجت آوردن جبرئیل..... ۲۰۵
۱۳۳. جواب انبیا علیهم‌السلام مر جبرئیل را..... ۲۰۶
۱۳۴. مکرر کردن کافران حجت‌های جبرئیل خود..... ۲۰۶
۱۳۵. باز جواب انبیا علیهم‌السلام ایشان را..... ۲۰۷
۱۳۶. مکرر کردن قوم اعتراض ترجیه بر انبیا علیهم‌السلام..... ۲۰۸
۱۳۷. باز جواب انبیا علیهم‌السلام..... ۲۰۹
۱۳۸. حکمت آفریدن دوزخ آن جهان و زندان این جهان تا مبدء متعبر باشد که «أَتَتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً»..... ۲۱۰
۱۳۹. بیان آن که حق تعالی صورت ملوک را سبب مسخر کردن بجاوان که مسخر حق نباشند - ساخته است؛ چنانکه موسی علیه‌السلام باب صغیر ساخت بر رِیض قدس جهت رکوع جنان بنی‌اسرائیل وقت در آمدن که «أَدْخُلُوا الْبَابَ سَجْدًا وَ قُولُوا حِطَّةٌ»..... ۲۱۱
۱۴۰. قصه عشق صوفی بر سفره تهی..... ۲۱۳
۱۴۱. مخصوص بودن یعقوب علیه‌السلام به چشیدن جام حق از روی یوسف و کشیدن بوی حق از بوی یوسف و جرمان برادران و غیرهم از این هر دو..... ۲۱۳
۱۴۲. حکایت امیر و غلامش که نماز باره بود و انس عظیم داشت در نماز و مناجات با حق..... ۲۱۵
۱۴۳. نومید شدن انبیا از قبول و پذیرایی منکران قوله حتّی «إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ»..... ۲۱۶
۱۴۴. بیان آن که ایمان مقلد خوف است و رجا..... ۲۱۷
۱۴۵. بیان آن که رسول علیه‌السلام فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى أَوْلِيَاءَ أَحْقِيَاءَ»..... ۲۱۸

۱۴۶. حکایت مندیل در تنور پُر آتش انداختن آنس رَضِیَ اللهُ عَنْهُ و ناسوختن..... ۲۱۸
۱۴۷. قصه فریاد رسیدن رسول علیه‌السلام کاروان عرب را که از تشنگی و بی‌آبی درمانده بودند و دل بر مرگ نهاده، شتران و خلق زبان برون انداخته ۲۲۰
۱۴۸. مشک آن غلام از غیب پُر آب کردن به معجزه و آن غلام سیاه را سپیدرو کردن بِأَذْنِ اللهِ تَعَالٰی ... ۲۲۲
۱۴۹. دیدن خواجه، غلام خود را سپید و ناشناختن که اوست و گفتن که غلام مرا تو کشته‌ای، خونت گرفت و خدا تو را به دست من انداخت ۲۲۲
۱۵۰. بیان آن که حق تعالی هر چه داد و آفرید از سماوات و ارضین و اعیان و أعراض، همه به استدعاء حاجت آفرید؛ خود را محتاج چیزی باید کردن تا بدهد کی «أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا»، اضطرار گواه استحقاق است ۲۲۴
۱۵۱. آمدن آن زن کافر با طفل، شیرخواره به نزدیک مصطفی علیه‌السلام و ناطق شدن عیسی وار به معجزات رسول خدا صلی الله علیه و سلم ۲۲۵
۱۵۲. ربودن عقاب مرده مصطفی علیه‌السلام و بُردن بر هوا و نگون کردن و از موزه مار سیاه فرو افتادن ۲۲۶
۱۵۳. وجه عبرت گرفتن از این حکایت و یقین دانستن که «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» ۲۲۷
۱۵۴. استدعاء آن مرد از موسی بن نبییم الطیور ۲۲۷
۱۵۵. وحی آمدن از حق تعالی به موسی بن نبییم که چیزی که استدعا کند یا بعضی از آن ۲۲۸
۱۵۶. قانع شدن آن طالب به تعلیم زبان و غنائی و رَسْگ و اجابت موسی علیه‌السلام ۲۳۰
۱۵۷. جواب خروس سگ را ۲۳۰
۱۵۸. خجل گشتن خروس پیش سگ به سبب دروغ شدن در آن سه وعده ۲۳۱
۱۵۹. خبر کردن خروس از مرگ خواجه ۲۳۲
۱۶۰. دویدن آن شخص به سوی موسی به زنه‌ار، چون از خروس خبر مرگ خود شنید ۲۳۳
۱۶۱. دعا کردن موسی آن شخص را تا به ایمان رود از دنیا ۲۳۴
۱۶۲. اجابت کردن حق تعالی دعای موسی را علیه‌السلام ۲۳۴
۱۶۳. حکایت آن زنی که فرزندش نمی‌زیست، بنالید؛ جواب آمد که آن عوض بافت است و به جای جهاد مجاهدان است تو را ۲۳۵
۱۶۴. در آمدن حمزه رضی الله عنه در جنگ بی‌زره ۲۳۶
۱۶۵. جواب حمزه مر خلق را ۲۳۷
۱۶۶. حيلة دفع مغبون شدن در بیع و شرا ۲۴۱
۱۶۷. وفات یافتن بلال رضی الله عنه با شادی ۲۴۳
۱۶۸. حکمت ویران شدن تن به مرگ ۲۴۳
۱۶۹. تشبیه دنیا که به ظاهر فراخ است و به معنی تنگ و تشبیه خواب که خلاص است از این تنگی ۲۴۴

۱۷۰. بیان آن که هر چه غفلت و غم و کاهلی و تاریکی ست همه از تن است که ارضی است و سُفلی ۲۴۵
۱۷۱. تشبیه نصّ با قیاس ۲۴۶
۱۷۲. «آدابُ المُستمعین و المُریدین عند قَبضِ الحِکْمَةِ مِن لِسَانِ الشَّيْخِ» ۲۴۷
۱۷۳. شناختن هر حیوانی بوی عدو خود را و حذر کردن و بطالت و خسارت آن کس که عدو کسی بود که از او حذر ممکن نیست و فرار ممکن نی و مقابله ممکن نی ۲۴۸
۱۷۴. فرق میان دانستن چیزی به مثال و تقلید و میان دانستن ماهیت آن چیز ۲۴۹
۱۷۵. جمع و توفیق میان نفی و اثبات یک چیز از روی نسبت و اختلاف جهت ۲۵۰
۱۷۶. مسئله فنا و بقای درویش ۲۵۱
۱۷۷. قصه بیل حنّدر جهان که متهم شد و از بخارا گریخت از بیم جان، باز عشقش کشید روکشان، که کار جان سهل باشد عاشقان را ۲۵۲
۱۷۸. پیدا شدن روح القدس به صورت آدمی بر مریم به وقت برهنگی و غسل و پناه گرفتن به حق تعالی ۲۵۳
۱۷۹. گفتن روح القدس بریم را که من رسول حقّم به تو، آشفته مشو و پنهان مشو از من که فرمان این است ۲۵۶
۱۸۰. عزم کردن آن وکیل از عشق که رجوع کند به بخارا، لایبالی وار ۲۵۷
۱۸۱. پرسیدن معشوقی از عاشق غریب بود که از شهرها کدام شهر را خوش تر یافتی و انبوه تر و محتشم تر و پرنعمت تر و دلگشاستر؟ ۲۵۸
۱۸۲. منع کردن دوستان او را از رجوع کردن به بخارا و تهدید کردن و لایبالی گفتن او ۲۵۹
۱۸۳. لایبالی گفتن عاشق، ناصح و عادل را از سر عشق ۲۶۰
۱۸۴. رو نهادن آن بنده عاشق سوی بخارا ۲۶۱
۱۸۵. در آمدن آن عاشق لایبالی در بخارا و تحذیر کردن دوستان او را از سر عشق ۲۶۲
۱۸۶. جواب گفتن عاشق عادلان را و تهدید کنندگان را ۲۶۳
۱۸۷. رسیدن آن عاشق به معشوق خویش، چون دست از جان بشست ۲۶۴
۱۸۸. صفت آن مسجد که عاشق گش بود و آن عاشق مرگ جوی لایبالی که در او مهمان شد ۲۶۵
۱۸۹. مهمان آمدن در آن مسجد ۲۶۵
۱۹۰. ملامت کردن اهل مسجد مهمان عاشق را از شب خفتن در آنجا و تهدید کردن مر او را ۲۶۶
۱۹۱. جواب گفتن عاشق عادلان را ۲۶۶
۱۹۲. عشق جالینوس بر این حیات دنیا بود که هنر او همین جا به کار می آید؛ هنری نورزیده است که در آن بازار به کار آید، آنجا خود را به عوام یکسان می بیند ۲۶۷
۱۹۳. دیگر باره ملامت کردن اهل مسجد مهمان را از شب خفتن در آن مسجد ۲۶۹

۱۹۴. گفتن شیطان قریش را که به جنگ احمد آید که من یاری‌ها کنم و قبیله خود را به یاری خوانم و وقت ملاقات صفین گریختن	۲۷۱
۱۹۵. مکرر کردن عاذلان پند را بر آن مهمان آن مسجد مهمان‌کش	۲۷۴
۱۹۶. جواب گفتن مهمان ایشان را و مثل آوردن به دفع کردن حارس کشت به بانگ دف از کشت، شتری را که کوس محمودی بر پشت او زدندی	۲۷۴
۱۹۷. تمثیل گریختن مؤمن و بی‌صبری او در بلا به اضطراب و بی‌قراری نخود و دیگر حوایج در جوش دیگ و بر دویدن تا بیرون جهند	۲۷۸
۱۹۸. تمثیل صابر شدن مؤمن چون بر شر و خیر بلا واقف شود	۲۸۰
۱۹۹. عذر گفتن کدبانو با نخود و حکمت در جوش داشتن کدبانو نخود را	۲۸۰
۲۰۰. باقی قصه مهمان آن مسجد مهمان‌کش و ثبات و صیقل او	۲۸۱
۲۰۱. ذکر خیال بدایش بن قاصر فهان	۲۸۲
۲۰۲. تفسیر این خبر مصطفی علیه السلام که «لَلْقُرْآنِ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ وَ لِبَطْنِهِ بَطْنٌ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ»	۲۸۳
۲۰۳. بیان آن که رفتن انبیا اولیا با نوه‌ها و غارها جهت پنهان کردن خویش نیست و جهت خوف تشویش خلق نیست، بلکه جهت ارشاد حق است و تحریر بر انقطاع از دنیا به قدر ممکن	۲۸۳
۲۰۴. تشبیه صورت اولیا و صورت کلا اولیا به صورت عصای موسی و صورت افسون عیسی علیهم السلام	۲۸۴
۲۰۵. تفسیر «یا جِبَالُ أُوْبِیْ مَعَهُ وَ الطَّيْرُ»	۲۸۵
۲۰۶. جواب طعنه زنده در مثنوی از قصور فهم خود	۲۸۵
۲۰۷. مثل زدن در رمیدن کره اسب از آب خوردن، به سبب شخولیدن سایسان	۲۸۶
۲۰۸. بقیه ذکر آن مهمان مسجد مهمان‌کش	۲۸۷
۲۰۹. تفسیر آیت «وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجْلِكَ»	۲۸۷
۲۱۰. رسیدن بانگ طلسمی نیم شب مهمان مسجد را	۲۸۹
۲۱۱. ملاقات آن عاشق با صدر جهان	۲۹۰
۲۱۲. جذب هر عنصری جنس خود را که در ترکیب آدمی محتبس شده است به غیر جنس	۲۹۲
۲۱۳. منجذب شدن جان نیز به عالم ارواح و تقاضای او و میل او به مقر خود و منقطع شدن از اجزای اجسام که کنده پای باز روح اند	۲۹۳
۲۱۴. فسخ عزایم و نقض‌ها جهت باخبر کردن آدمی را از آن که مالک و قاهر اوست و گاه‌گاه عزم او را فسخ ناکردن و نافذ داشتن تا طمع او را بر عزم کردن دارد تا باز عزمش را بشکند تا تنبیه بر تنبیه بود	۲۹۵
۲۱۵. نظر کردن پیغامبر علیه السلام به اسیران و تبسم کردن و گفتن که «عَجِبْتُ مِنْ قَوْمٍ يُجْرُونَ إِلَى الْجَنَّةِ بِالسَّلَاسِلِ وَ الْأَغْلَالِ»	۲۹۶

۲۱۶. تفسیر این آیت که «إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ الْآيَةُ»، ای طاعنان می‌گفتید که از ما و محمد علیه‌السلام آن که حق است فتح و نصرتش ده و این بدان می‌گفتید تا گمان آید که شما طالب حق‌آید بی غرض، اکنون محمد را نصرت داریم تا صاحب حق را ببینید ۲۹۷
۲۱۷. سر آن که بی مُراد باز گشتن رسول علیه‌السلام از خَدِیبِیّه، حق تعالی لقب آن فتح کرد که «إِنَّا فَتَحْنَا» که به صورت غلق بود و به معنی فتح چنان که شکستن مُشک به ظاهر شکستن است و به معنی درست کردن است مُشکی او را و تکمیل فواید اوست ۲۹۸
۲۱۸. تفسیر این خبر که مصطفی علیه‌السلام فرمود: لَا تَفْضِلُونِي عَلَى يُونُسَ بْنِ مَتَّى ۲۹۹
۲۱۹. آگاه شدن پیغامبر علیه‌السلام از طعن ایشان بر شَمَاتت او ۳۰۰
۲۲۰. بیان آن که ملاغی در عین قاهری، مقهور است و در عین منصوری، مأسور ۳۰۲
۲۲۱. جذب معشوق عاشق را «مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ الْعَاشِقُ وَلَا يَرْجُوهُ وَلَا يَخْطُرُ بِأَلِهٍ وَلَا يَظْهَرُ مَنْ ذَلِكَ الْجَذِبُ أَثَرُ فِي الْعَاشِقِ إِلَّا الْخَرَفُ الْمَمْرُوجُ بِالْيَأْسِ مَعَ دَوَامِ الطَّلَبِ» ۳۰۵
۲۲۲. داد خواستن پیش از دیدن حضرت سلیمان علیه‌السلام ۳۰۶
۲۲۳. امر کردن سلیمان علیه‌السلام به احضار خصم به دیوان حکم ۳۰۷
۲۲۴. نواختن معشوق، عاشق بیهوش را تا به هوش باز آید ۳۰۸
۲۲۵. با خویش آمدن عاشق بیهوش و روزی آمدن به ثنا و شکر معشوق ۳۰۹
۲۲۶. حکایت عاشقی دراز هجرانی بسیر امتحان ۳۱۲
۲۲۷. یافتن عاشق، معشوق را و بیان آن که چه آمده باینده بود که «فَمَنْ يَفْعَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» ۳۱۴
۳۱۷. مثنوی معنوی «دفتر چهارم» ۳۱۷
- دیاچه دفتر چهارم ۳۱۹
- ترجمه دیاچه دفتر چهارم ۳۲۰
۱. تمامی حکایت آن عاشق که از عسسی گریخت در باغی مجهول، خود معشوق را در باغ یافت و عسسی را از شادی دعای خیر می‌کرد و می‌گفت: «عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ» ۳۲۵
۲. حکایت آن واعظ که هر آغاز تذکیر دعای ظالمان و سخت‌دلان و بی‌اعتقادان کردی ۳۲۷
۳. سؤال کردن از عیسی علیه‌السلام که در وجود از همه صعب‌ها صعب‌تر چیست؟ ۳۲۹
۴. قصد خیانت کردن عاشق و بانگ بر زدن معشوق بر وی ۳۳۰
۵. قصه آن صوفی که زن را با بیگانه‌ای بگرفت ۳۳۲
۶. معشوق را زیر چادر پنهان کردن جهت تلبیس و بهانه گفتن زن که «إِنَّ كَيْدَكُمْ عَظِيمٌ» ۳۳۴
۷. گفتن زن که او در بندر جهاز نیست، مُراد او ستر و صلاح است و جواب گفتن صوفی این را ۳۳۴
- سرپوشیده



۸. غرض از سمیع و بصیر و علیم گفتن خدا را ۳۳۵
۹. مثال دنیا چون گولخن و تقوی چون حمام ۳۳۷
۱۰. قصه آن دباغ که در بازار عطّاران از بوی عطر و مُشک بی‌هوش و رنجور شد ۳۳۸
۱۱. معالجه کردن برادر دباغ، دباغ را به خفیه، به بوی سرگین ۳۳۹
۱۲. عذر خواستن آن عاشق از گناه خویش به تلبیس و روی پوش و فهم کردن معشوق آن را نیز ۳۴۰
۱۳. رد کردن معشوقه عذر عاشق را و تلبیس او را در روی او مالیدن ۳۴۱
۱۴. گفتن آن جهودی علی را کَرَمُ الله وجهه که اگر اعتماد داری بر حافظی حق، از سر این کوشک خود را در انداز و جواب گفتن امیرالمؤمنین او را ۳۴۳
۱۵. قصه مسجد اقصی و خَرُوب و عزم کردن داوود علیه‌السّلام پیش از سلیمان علیه‌السّلام بر بنای آن مسجد ۳۴۵
۱۶. شرح «إِنَّمَا إِلَهُ الْبَنِي إِسْرَءِيلَ خَوْفُ وَالْغُلَمَاءِ كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ». خاصه اتّحاد داوود و سلیمان و سایر انبیاء علیهم السّلام که اگر یکی را ایشان را مُنکر شوی، ایمان به هیچ نبی درست نباشد و این علامت اتّحاد است که یک خانه از هزاران خانه و این کُنه، آن همه ویران شود و یک دیوار قائم نماند؛ که «لَا تَفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ» و «لِعَاقِلٍ يَكْفِيهِ إِشَارَةٌ». این خود اشارت گذشت ۳۴۶
۱۷. بقیه قصه بنای مسجد اقصی ۳۴۹
۱۸. قصه آغاز خلافت عثمان رضی الله عنه در خطابه، در بیان آن که ناصح فَعَال به فعل به از ناصح قَوَال به قول ۳۵۱
۱۹. در بیان آن که حکما گویند: «آدمی عالمِ صَغَری است و حکمای الهی گویند: «آدمی عالمِ کَبیری است» زیرا آن علم حکما بر صورت آدمی مقصور بود و علم این حکما در حقیقتِ حقیقتِ آدمی موصول بود ۳۵۲
۲۰. تفسیر این حدیث که «مَثَلُ أُمَّتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ نَمَسَ، نَهَلَ بِهَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ» ۳۵۴
۲۱. قصه هدیه فرستادن بلقیس از شهر سَبَا سوی سلیمان علیه‌السّلام ۳۵۵
۲۲. کرامات و نور شیخ عبدالله مغربی قدّس الله سرّه ۳۵۷
۲۳. باز گردانیدن سلیمان علیه‌السّلام رسولان بلقیس را با آن هدیه‌ها که آورد، پس بدوی بلقیس و دعوت کردن بلقیس را به ایمان و ترک آفتاب‌پرستی ۳۵۸
۲۴. قصه عطّاری که سنگ ترازوی او گِل سر شوی بود و دزدیدن مشتری گِل خواب از آن گِل هنگام سنجیدن شکر، دزدیده و پنهان ۳۵۹
۲۵. دلداری کردن و نواختن سلیمان علیه‌السّلام مر آن رسولان را و دفع وحشت و آزار از دل ایشان و عذر قبول ناکردن هدیه شرح کردن با ایشان ۳۶۰
۲۶. دیدن درویشی جماعت مشایخ را در خواب و درخواست کردن روزی حلال، بی مشغول شدن به کسب و از عبادت ماندن و ارشاد ایشان او را و میوه‌های تلخ و ترش کوهی بر روی شیرین شدن به داد آن مشایخ ۳۶۲

۲۷. نیت کردن او که این زر بدهم بدان هیزم‌کش، چون من روزی یافتم به کرامات مشایخ و رنجیدن آن
هیزم‌کش از ضمیر و نیت او ۳۶۲
۲۸. تحریض سلیمان علیه‌السلام مر رسولان را بر تعجیل به هجرت بلقیس بهر ایمان ۳۶۴
۲۹. سبب هجرت ابراهیم ادهم قدس الله سره و ترک ملک خراسان ۳۶۴
۳۰. حکایت آن مرد تشنه که از سر جوی بُن جوی می‌ریخت در جوی آب که در گُوبود و به آب نمی‌رسید تا
به افتادن جوی بانگ آب بشنود؛ و او را چو سماع خوش، بانگ آب اندر طرب می‌آورد ۳۶۶
۳۱. تهدید فرستادن سلیمان علیه‌السلام پیش بلقیس که اصرار میندیش بر شرک و تأخیر مکن ۳۶۸
۳۲. پیدا کردن سلیمان علیه‌السلام که مرا «خالصاً لأمر الله» جهد است در ایمان تو، یک ذره غرضی نیست
مرا، نه در نفس تو و حسن تو و نه در ملک تو، خود ببینی چون چشم جان باز شود بنور الله ۳۶۹
۳۳. باقی قصه ابراهیم ادهم قدس الله سره ۳۷۰
۳۴. بقیه قصه اهل بیت و ابراهیم علیه‌السلام آل بلقیس را، هر یکی را اندر خور خود و
مشکلات دین و دل او رسید کردن هر جنس مرغ ضمیری به صغیر آن جنس مرغ و طعمه او ۳۷۱
۳۵. آزاد شدن بلقیس از یک مست شدن او از شوق ایمان و التفات همت او از همه ملک منقطع شدن
وقت هجرت، الا از تخت ۳۷۲
۳۶. چاره کردن سلیمان علیه‌السلام در، تخریب تخت بلقیس از سبب ۳۷۵
۳۷. قصه یاری خواستن حلیمه از بتان، چون عقیقه نام مصطفی را علیه‌السلام گم کرد و لرزیدن و سجده
بتان و گواهی دادن ایشان بر عظمت کار مصطفی صلی الله علیه و سلم ۳۷۶
۳۸. حکایت آن پیر عرب که دلالت کرد حلیمه را، استانت به بتان ۳۷۷
۳۹. خبر یافتن جد مصطفی عبدالمطلب از گم کردن حلیمه عقیقه را علیه‌السلام و طالب شدن او گرد شهر
و نالیدن بر در کعبه و از حق درخواستن و یافتن او محمد را علیه‌السلام ۳۷۹
۴۰. نشان خواستن عبدالمطلب از موضع محمد علیه‌السلام که جاش یاد می‌گفت جواب آن از اندرون کعبه و
نشان یافتن ۳۸۲
۴۱. بقیه قصه دعوت رحمت بلقیس را ۳۸۲
۴۲. مثل قانع شدن آدمی به دنیا و حرص او در طلب دنیا و غفلت او از دولت روحانیان که آبنای جنس وی‌اند
و نعره‌زنان که «یا لیت قومی یفلحون» ۳۸۳
۴۳. بقیه قصه عمارت کردن سلیمان علیه‌السلام مسجد اقصی را به تعلیم و وحی خدا، جهت حکمت‌هایی
که او داند و معاونت ملائکه و دیو و پری و آدمی آشکارا ۳۸۶
۴۴. قصه شاعر و صله دادن شاه و مضاعف کردن آن وزیر بوالحسن نام ۳۸۸
۴۵. باز آمدن آن شاعر بعد چند سال به امید همان صله و هزار دینار فرمودن بر قاعده خویش و گفتن وزیر
نو، هم حسن نام، شاه را که: این سخت بسیار است و ما را خرج هاست و خزینه خالی ست و من او را به ده
یک آن خوشنود کنم ۳۸۹



۴۶. مَنِسْتَنَ بَدَ رَأَىٰ اَيْنَ وَزِيرٍ دُونَ دَرِ اِفْسَادِ مَرُوتِ شَاهِ بَه وَزِيرِ فِرْعَوْنَ يَعْنَى هَامَانَ دَر اِفْسَادِ قَابِلِيَّتِ فِرْعَوْنَ ۳۹۳
۴۷. نَشِسْتَن دِيو بِر مَقَامِ سَلِيمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تَشْبَهُ كَرْدَنِ اَوْ بَه كَارِهَائِ سَلِيمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ فَرَقِ ظَاهِرِ مِيَانِ هَر دُو سَلِيمَانَ وَ دِيوِ خُوِيَشْتَنِ رَا سَلِيمَانَ بِنِ دَاوُودِ نَامِ كَرْدَنِ ۳۹۴
۴۸. دَر اَمْدَنِ سَلِيمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَر رُوزِ دَر مَسْجِدِ اَقْصَى بَعْدِ اَز تَمَامِ شَدَنِ جِهَتِ عِبَادَتِ وَ ارشَادِ عَابِدَانِ وَ مَعْتَكِفَانِ وَ رُسْتَنِ عَقَاقِيرِ دَر مَسْجِدِ ۳۹۶
۴۹. اَمُوخْتَنِ بِيْشَهٗ گُورِکْنِ قَابِيلِ اَز زَاغِ پِيْشِ اَز اَنِ کِه دَر عَالَمِ عِلْمِ گُورِکْنِ وَ گُورِ بُوْد ۳۹۷
۵۰. قِصَّةٗ صُوفِي کِه دَر مِيَانِ گِلَسْتَانِ سَرِ بَه زَانُوِ مَرَاقِبِ بُوْد، يَارَانَشِ گُفْتَنْد: سَرِ بَر اَوْر، تَفَرُّجِ کُنِ بَرِ گِلَسْتَانِ وَ رِيَا حِيْنِ وَ مَرْغَانَ وَ اَنَارِ رَحْمَهٗ اَللهِ تَعَالَى ۴۰۰
۵۱. قِصَّةٗ رُسْتَنِ خُرُوبِ دَر گِهْ شَهٗ مَسْجِدِ اَقْصَى وَ غَمْگِيْنِ شَدَنِ سَلِيمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَز اَنِ، چُونِ بَه سَخْنِ اَمْدِ بَا اَوْ وَ خَاصِيَّتِ رِ نَاهِ عُوْدِ بَگُفْت ۴۰۱
۵۲. بِيَانِ اَنِ کِه خُصُولِ عِلْمِ وَ مَالِ وَ جَاهِ، بَدِگُوْهَرَانِ رَا فُضِيْحَتِ اَوْسَتْ، وَ چُونِ شَمْشِيْرِي سَتِ کِه اَفْتَادَه سَتِ بَه دَسْتِ رَاهِزَنِ ۴۰۴
۵۳. تَفْسِيْر «يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ» ۴۰۵
۵۴. دَر بِيَانِ اَنِ کِه «تَرَكَ الْجَوَابَ بِهَابِ تَقَرَّرَ» اِنِ سَخْنِ کِه «جَوَابُ الْاِحْمَقِ سَكُوتُ»، شَرْحِ اَيْنِ هَر دُو دَر اَيْنِ قِصَّةٗ اَسْتُ کِه گُفْتَه مِیْ اَيْد ۴۰۷
۵۵. دَر تَفْسِيْرِ اَيْنِ حَدِيْثِ مِصْطَفَى عَلَيْهِ السَّلَامُ کِه اَللّٰهُ تَعَالَى خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ وَ رَكَّبَ فِيْهِمُ الْعُقُلَ وَ خَلَقَ الْبِهَائِمَ وَ رَكَّبَ فِيْهَا الشَّهْوَةَ وَ خَلَقَ بَنَى اَدَمَ وَ رَكَّبَ فِيْهِ لِقَافَ الشَّهْوَةِ؛ فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتُهُ، فَهُوَ اَعْلَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ؛ وَ مَنْ غَلَبَ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ، فَهُوَ اَدْنَى مِنَ الْبِهَائِمِ ۴۰۸
۵۶. دَر تَفْسِيْرِ اَيْنِ آيَتِ کِه «وَ اَمَّا الَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا» وَ قَوْلِهِ يَضِلُّ بِهٖ كَثِيْرًا وَ يَهْدِيْ بِهٖ كَثِيْرًا ۴۰۹
۵۷. چَالِيْشِ عَقْلِ بَا نَفْسِ، هَمْچُونِ تَنَازُعِ مَجْنُونِ بَا نَاقِه: مِيلِ مَجْنُونِ سُوِيْ حَرِيْمِ، مِيلِ نَاقِهِ وَ اِپْسِ سُوِيْ كِرَهٗ، چَنَانِ کِه گُفْتُ مَجْنُونِ: «هُوَ نَاقَتِيْ خَلْفِيْ وَ قَدَامِيْ الْهُوٰى» وَ اِنِّىْ وَ اِنَّا هَا لَمُخَنِّعِيْ ۴۱۰
۵۸. نُوْشْتَنِ اَنِ غِلَامِ قِصَّةٗ شَكَايَتِ نَقْصَانِ اِجْرَى سُوِيْ پَادشَاه ۴۱۱
۵۹. حَكَايَتِ اَنِ فُقِيْهٖ بَا دَسْتَارِ بَزْرَگِ وَ اَنِ کِه بَرِ بُوْدِ دَسْتَارَشِ، بَانْگِ مِیْ زَدِ کِه «بَا زِ کُنِ بِهٖ چِه مِیْ بِرِیْ؟ اَنْگَا هٖ بِرِ» ۴۱۲
۶۰. نَصِيْحَتِ دُنْيَا اِهْلِ دُنْيَا رَا بَه زَبَانِ حَالِ وَ بِيْ وَفَايِيْ خُوْدِ رَا نِمُودَنِ بَه وَفَا طَمْعِ دَارِنْدَگَانِ اَز اَوْ ۴۱۳
۶۱. بِيَانِ اَنِ کِه عَارِفِ رَا غِذَايِي سَتِ اَز نُوْرِ حَقِ کِه «اَبِيْتُ عِنْدَ رَبِّيْ يَطْعَمُنِيْ وَ يَسْقِيْنِيْ» وَ «قَوْلُهُ الْجَوْعُ طَعَامُ اَللهِ يُحْيِيْ بِهٖ اَبْدَانُ الصِّدِّیْقِيْنَ» «اِيْ فِي الْجَوْعِ يَصِلُ طَعَامُ اَللهِ» ۴۱۵
۶۲. تَفْسِيْرِ آيَهٗ «اَوْجَسَ فِيْ نَفْسِهٖ خَيْفَةً مُّوسَى قُلْنَا لَا تَخَفْ اِنَّكَ اَنْتَ الْاَعْلٰی» ۴۱۷

۶۳. زَجِرْ مُدْعَىٰ از دعوی و امر کردن او را به متابعت ۴۱۸
 ۶۴. بَقِیَّةٔ نوشتن آن غلام رقعہ به طلبِ اِجری ۴۲۰
 ۶۵. حکایتِ آن مدّاح که از جهت ناموسِ شکرِ ممدوح می‌کرد و بوی اندوه و غمِ اندرونِ او و خلافتِ دلجوِ ظاهری او می‌نمود که آن شکرها لاف است و دروغ ۴۲۱
 ۶۶. دریافتنِ طبیبانِ الهیِ امراضِ دین و دل را در سیمایِ مُرید و بیگانه و لحنِ گفتار او و رنگ و چشم او و بی این همه نیز از راه دل که «لَهُمْ جَوَاسِیسُ الْقُلُوبِ فَجَالِسُوهُمْ بِالصِّدْقِ» ۴۲۴
 ۶۷. مؤدّه دادنِ بایزید از زادنِ ابوالحسنِ خرقانی قُدّسِ اللّٰهُ رُوحَهُما پیش از سال‌ها و نشانِ صورت او و سیرت او و یک و نوشتنِ تاریخ‌نویسانِ آن را جهتِ رَصَد ۴۲۵
 ۶۸. قولِ رسولِ اللّٰهِ عَلَیْهِ و سَلَّمَ: «أَتَى لَاجِدٌ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ قَبْلِ الْيَمَنِ» ۴۲۸
 ۶۹. نقصانِ جرای جان و دلِ صوفی از طعامِ اللّٰهِ ۴۲۹
 ۷۰. آشفتنِ آن غلام از نارِ دیدنِ جوابِ رقعہ از قَبْلِ پادشاه ۴۳۱
 ۷۱. کز وزیدنِ بادِ بر پیمانِ حیرِ السَّلَام به سببِ زَلّتِ او ۴۳۱
 ۷۲. شنیدنِ شیخِ ابوالحسنِ رومی اللّٰهِ تَعَالٰی خبرِ دادنِ ابویزید را و بودِ او و احوال او ۴۳۲
 ۷۳. رقعۀِ دیگرِ نوشتنِ آن غلام بر شمشیرِ خود ۴۳۳
 ۷۴. قصّۀِ آن که کسی به کسی مشورتِ بکار کرد گفتش: مشورت با دیگری کن که منِ عدوی توام ۴۳۵
 ۷۵. امیر کردنِ رسولِ علیهِ السَّلَام جوانِ هذیل را بر سرِ یه‌ای که در آن پیران و جنگ‌آزمودگان بودند ۴۳۶
 ۷۶. اعتراض کردنِ معتزلی بر رسولِ علیهِ السَّلَام بر امیر کردنِ آن هذیلی ۴۳۸
 ۷۷. جوابِ گفتنِ پیغمبرِ علیهِ السَّلَام اعتراضِ کننده را ۴۴۱
 ۷۸. قصّۀِ سبحانی ما اعظم شأنی گفتنِ ابویزید قُدّسِ اللّٰهُ تَعَالٰی را به اعتراضِ مریدان و جوابِ این مرایشان را نه به طریقِ گفت‌و‌زبان، بلکه از راهِ عیان ۴۴۲
 ۷۹. بیانِ سببِ فصاحت و بسیارگوییِ آن فضول به خدمتِ رسولِ علیهِ السَّلَام ۴۴۵
 ۸۰. بیانِ رسولِ علیهِ السَّلَام سببِ تفضیل و اختیار کردنِ او آن هذیلی را به امیران و سرلشکری بر پیران و کاردیدگان ۴۴۵
 ۸۱. علامتِ عاقلِ تمام و نیمِ عاقل و مُردِ تمام و نیمِ مُرد و علامتِ شقیِ مغرورِ لاشی ۴۴۷
 ۸۲. قصّۀِ آن آبگیر و صیّادان و آن سه ماهی: یکی عاقل و یکی نیم‌عاقل و آن دیگر مغرور و ابله مغفّل لاشی ۴۴۷
 ۸۳. سِرّ خواندنِ وضوکنندهِ اورادِ وضو را ۴۴۸
 ۸۴. شخصی به وقتِ استنجا می‌گفت: «اللّٰهُمَّ ارْحِنِي رَايِحَةَ الْجَنَّةِ». به جای آن که «اللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ» که وردِ استنجاست و وردِ استنشاق می‌گفت: عزیزِ بشنید و این را طاقتِ نداشت ۴۴۹

۸۵. قصه آن مرغ گرفته که وصیت کرد که بر گذشته پشیمانی مخور، تدارک وقت اندیش و روزگار مبر در پشیمانی ۴۵۰
۸۶. چاره اندیشیدن آن ماهی نیم عاقل و خود را مرده کردن ۴۵۱
۸۷. بیان آن که عهد کردن احمق وقت گرفتاری و ندم هیچ وفایی ندارد که «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ». صبح کاذب وفا ندارد ۴۵۳
۸۸. در بیان آن که وَهْمِ قَلْبِ عقل است و سببِ اوست، بدو ماند و او نیست و قصه جوابات موسی علیه السلام که صاحب عقل بود، با فرعون که صاحب وهم بود ۴۵۴
۸۹. بیان آن که عمارت در ویرانی ست و جمعیت در پراکندگی ست و درستی در شکستگی ست و مراد در بی مرادی ست و وجود در عدم است و علی هذا «بَقِيَّةُ الْأَضْدَادِ وَالْأَزْوَاجِ» ۴۵۶
۹۰. بیان آن که هر حدِ مُدْرِكِ را از آدمی، نیز مُدْرکاتی دیگر است که از مُدْرکات آن حسنِ دیگر بی خبر است، چنان که هر یکه از استاد اعجمی کار آن استاد دیگر پیشه‌ور است و بی خبری او از آن که وظیفه او نیست، دلیل نکند که آن مُدْرکات نیست، اگر چه به حکم حال مُنکر بود آن را اما از مُنکری او اینجا جز بی خبری نمی‌خواهیم درین مقام ۴۵۸
۹۱. حمله بردن این جهانیان بر آن جهانیان، تاختن بردن تا سینور دز و نسل که سر حد غیب است و غفلت ایشان از کمین که چون غازی به غار نرود، بافر تاختن آورد ۴۶۱
۹۲. بیان آن که تن خاکی آدمی، همچون آینه ندرست، قابل آینه شدن است تا در او هم در دنیا، بهشت و دوزخ و قیامت و غیر آن معاینه بنماید، نه بر لریق خیال ۴۶۳
۹۳. باز گفتن موسی علیه السلام، اسرار فرعون را و احوال او را ظاهر الغیب تا به خبری حق ایمان آورد یا گمان برد ۴۶۴
۹۴. بیان آن که در توبه باز است ۴۶۵
۹۵. گفتن موسی علیه السلام فرعون را که «از من یک پند قبول کن، چهار وعده بستان» ۴۶۵
۹۶. شرح کردن موسی علیه السلام آن چهار فضیلت را جهت پای مُزِدِ ایمان فرعون ۴۶۶
۹۷. تفسیر «كُنْتَ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتَ أَنْ أَعْرِفَ» ۴۶۷
۹۸. غره شدن آدمی به ذکاوت و تصویرات طبع خویشتن و طلب ناکردن علم غیب که علم نبیاست ۴۶۸
۹۹. بیان این خبر که «كَلِّمُوا النَّاسَ، عَلَى قَدَرِ عُقُولِهِمْ، لَا عَلَى قَدَرِ عُقُولِكُمْ»، یعنی لا يَكْذِبُوا اللَّهَ و رسوله ۴۶۹
۱۰۰. قوله عليه السلام: «مَنْ بَشَّرَنِي بِخُرُوجِ الصَّفْرِ، بَشَّرْتُهُ بِالْجَنَّةِ» ۴۷۰
۱۰۱. مشورت کردن فرعون با ایسیه در ایمان آوردن به موسی علیه السلام ۴۷۱
۱۰۲. قصه باز پادشاه و کمپیر زن ۴۷۲
۱۰۳. قصه آن زن که طفل او بر سر ناودان غیزید و خطر افتادن بود و از علی کرم الله وجهه چاره جست ۴۷۴

۱۰۴. مشورت کردن فرعون با وزیرش هامان در ایمان آوردن به موسی علیه السلام ۴۷۷
۱۰۵. تزییف سخن هامان علیه اللعنه ۴۷۸
۱۰۶. نومید شدن موسی علیه السلام از ایمان فرعون به تأثیر کردن سخن هامان در دل فرعون ۴۸۰
۱۰۷. منازعت امیران عرب با مصطفی علیه السلام که ملک را مقاسمت کن با ما تا نزاعی نباشد و جواب فرمودن مصطفی علیه السلام که من مأمورم در این امارت و بحث ایشان از طرفین ۴۸۰
۱۰۸. در بیان آن که شناسای قدرت حق نپرسد که بهشت و دوزخ کجاست ۴۸۱
۱۰۹. جواب دهری که منکر الوهیت است و عالم را قدیم می گوید ۴۸۳
۱۱۰. تفسیر بن آیت که «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» نیافریدم شان بهر همین که شما می بینید، خدا بر معنی و حکمت باقیه که شما نمی بینید آن را ۴۸۵
۱۱۱. وحی کردن حق به موسی علیه السلام که «ای موسی، من که خالقم تعالی، تو را دوست می دارم» ۴۸۷
۱۱۲. خشم کردن پادشاه بنامیم و شفاعت کردن شفیع آن مغضوب علیه را و از پادشاه درخواستن و پادشاه شفاعت او را رد کردن و نجیدن ندیم از این شفیع که چرا شفاعت کردی؟ ۴۸۸
۱۱۳. گفتن خلیل مر جبریل علیه السلام چون پرسیدش که «أَلَيْكَ حَاجَةٌ؟» خلیل جوابش داد که «مَّا إِلَيْكَ فَلَا» ۴۹۰
۱۱۴. مطالبه کردن موسی علیه السلام جواب آن را که «خَلَقْتُ خَلْقًا وَاهْلَكْتَهُمْ؟» و جواب آمدن ۴۹۲
۱۱۵. بیان آن که روح حیوانی و عقل جبری و وهم و خیال بر مثال دوغند و روح که باقی است، در این دوغ همچون روغن پنهان است ۴۹۳
۱۱۶. مثال دیگر هم در این معنی ۴۹۴
۱۱۷. حکایت آن پادشاهزاده که پادشاهی حقیقی به وی روی نمود «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ» نقد وقت او شد؛ پادشاهی این خاک توده کودک طبعان که قلعه دیر و نام کنند، آن کودک که چیره آید، بر سر خاک توده بر آید و لاف زند که قلعه مراست، کودکان دیگر بر روی رشکند که «أَلَتُورَابُ رَبِّعِ الصَّبِيَّانِ» آن پادشاهزاده چو از قید رنگها برست، گفت: من این خاکهای رنگین را همان خاکِ دون می گویم، زرو اطلس و آکسون نمی گویم. من از این آکسون رستم، یکسون رفتم «وَأَتَيْنَاهُ النَّجْمَ حَبِيئًا» ارشاد حق را مرور سالها حاجت نیست، در قدرت «كُنْ فَيَكُونُ» هیچ کس سخن قابلیت نگوید ۴۹۷
۱۱۸. عروس آوردن پادشاه فرزند خود را از خوف انقطاع نسل ۴۹۹
۱۱۹. اختیار کردن پادشاه دختر درویش زاهدی را از جهت پسر و اعتراض کردن اهل حرم و ننگ داشتن ایشان از پیوندی درویش ۵۰۰
۱۲۰. مستجاب شدن دعای پادشاه در خلاص پسرش از جادوی کابلی ۵۰۱
۱۲۱. در بیان آن که شهزاده، آدمی بچه است و خلیفه خداست؛ پدرش، آدم صافی خلیفه حق مسجود ملایک و آن کمپیر کابلی دنیاست که آدمی بچه را از پدر بُیرید به سحر و انبیا و اولیا آن طیب تدارک کننده ۵۰۳



۱۲۲. حکایت آن زاهد که در سال قحط، شاد و خندان بود، با مفلسی و بسیاری عیال و خلق می‌مردند از گرسنگی، گفتندش: چه هنگام شادی‌ست؟ که هنگام صد تعزیت است! گفت: مرا باری نیست..... ۵۰۶
۱۲۳. بیان آن که مجموع عالم صورت عقل کل است، چون با عقل کل به کُز روی جفا کردی، صورت عالم تو را غم فراید اغلب احوال، چنان که دل با پدر بد کردی، صورت پدر غم فزاید تو را و نتوانی رویش را دیدن، اگر چه پیش از آن نور دیده بوده باشد و راحت جان ۵۰۷
۱۲۴. قصه فرزندان غزیر علیه‌السَّلام که از پدر احوال پدر می‌پرسیدند می‌گفت: آری، دیدمش می‌آید. بعضی شناختندش، بیهوش شدند؛ بعضی نشناختند، می‌گفتند: خود مرده‌ای داد. این بیهوش شدن چیست؟ ۵۰۸
۱۲۵. تفسیر این حدیث که «آئی لَاسْتَغْفِرُ اللهَ فی کُلِّ یَوْمٍ سَبْعِینَ مَرَّةً» ۵۱۰
۱۲۶. بیان آنکه عقل جمعی تا به گور بیش نبیند در باقی مقلد اولیا و انبیاست ۵۱۰
۱۲۷. بیان آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» ۵۱۳
۱۲۸. قصه شکایت آدم با شتر که من بسیار در رو می‌افتم در راه رفتن، تو کم در روی می‌آئی، این چراست؟ و جواب گفتن شتر و را ۵۱۵
۱۲۹. تصدیق کردن استر جوابی شتر را اقرار آوردن به فضل او بر خود و از او استعانت خواستن و بدو پناه گرفتن به صدق و نواختن شتر او را و به نمودن و یاری دادن پدرا نه و شاهانه ۵۱۷
۱۳۰. لایه کردن قبطی، سبطی را که یک سببه نه خویشت از نیل پُر کن و بر لب من نه تا بخورم، به حق دوستی و برادری که سبو که شما سبطیان بهر خود می‌کنید از نیل، آب صاف است و سبو که ما قبطیان پر می‌کنیم، خون صاف است ۵۱۸
۱۳۱. در خواستن قبطی دعای خیر و هدایت از سبطی و کردن سبطی، قبطی را به خیر و مستجاب شدن از «اَکْرَمَ الْاَکْرَمِینَ وَ اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ» ۵۲۱
۱۳۲. حکایت آن زن پلیدکار که شوهر را گفت که: آن خیالات از سر امروید بر می‌نماید تو را که چننین‌ها نماید چشم آدمی را سر آن امروید بن؛ از سر امروید بن فرود آی تا آن خیال بر من اگر کسی گوید که آنچه آن مرد می‌دید خیال نبود و جواب: این مثالی ست نه مثل؛ در مثال همین پدر امروید که اگر بر سر امروید بن نرفتی، هرگز آن‌ها ندیدی؛ خواه خیال، خواه حقیقت ۵۲۴
۱۳۳. باقی قصه موسی علیه‌السَّلام ۵۲۶
۱۳۴. أطوار و منازل خلقت آدمی از ابتدا ۵۲۹
۱۳۵. در بیان آن که خَلْقِ دوزخ گرسنگانند و نالانند به حق که روزی‌های ما را فربه گردان و زود زاد به ما رسان، که ما را صبر نماند ۵۳۱
۱۳۶. رفتن ذوالقرنین به کوه قاف و درخواست کردن که ای کوه قاف، از عظمت صفت حق ما را بگو و گفتن کوه قاف که صفت عظمت او در گفت نیاید که پیش آن ادراک‌ها فنا شود و لایه کردن ذوالقرنین که از صنایعش که در خاطر داری و بر تو گفتن آن آسان تر بود، بگوی ۵۳۳

۱۳۷. موری بر کاغذی می‌رفت، نبشتن قلم دید، قلم را ستودن گرفت، موری دیگر که چشم تیزتر بود، گفت: ستایش انگشتان را کن که آن هنر از ایشان می‌بینم. موری دیگر که از هر دو چشم روشن تر بود، گفت: من بازو را ستایم که انگشتان فرع بازواند، الی آخره ۵۳۴

۱۳۸. نمودن جبرئیل علیه‌السلام خود را به مصطفی صلی الله علیه و سلم به صورت خویش و از هفتصد پیر او چون یک پیر ظاهر شد و افق را بگرفت، آفتاب محجوب شد با همه شعاعش ۵۳۶